

● فرهنگ معاصر فارسی (یک جلدی)

● غلامحسین صدری افشار — نسرین حکمی و نسترن حکمی

● ویراست جدید — ۱۳۸۱

● ۱۳۵۴ صفحه — قطع وزیری

● انتشارات فرهنگ معاصر

رویدادهای بزرگ تاریخی در یکصد سال گذشته، مانند انقلاب مشروطه، جنگ‌های جهانی اول و دوم، ارتباط ایران با غرب، پیدایش و گسترش رسانه‌های همگانی، راه‌ها و وسیله‌ها و امکان‌های ترابری و سرانجام انقلاب اسلامی، تحولی بزرگ در زبان فارسی پدید آورد. هزاران واژه تازه در زبان فارسی ساخته یا پذیرفته شد و بسیاری از واژه‌های کهن معنی و مفهوم تازه‌ای یافتند.

کوششهای ارزنده برخی ادیبان ایرانی نظیر علی‌اکبر دهخدا، داعی‌الاسلام، حسن عمید و محمد معین موجب گردآوری و ضبط هزاران واژه‌ای شد که در کتاب‌های گوناگون پراکنده بود و به آیندگان امکان داد تا به بخش بزرگی از گنجینه‌ی واژگان فارسی دست یابند.

به واسطه‌ی گسترش و پیشرفت فرهنگ‌نگاری در طول تاریخ، این حرفه به علمی بدل شده است که در سطح بین‌المللی همواره در حال تحویل است. امروزه در سراسر دنیا فرهنگ‌ها با تکیه به این علم تهیه می‌شوند و با تکیه بر پیشرفت این علم، روزآمد می‌گردند.

پیش از این، تصور عمومی از یک فرهنگ، کتابی بود که در آن انبوهی از واژه‌های مکتوب گردآوری و برای هر یک مترادف یا معادلی، گاه با نقل شاهدهایی از متن‌های ادبی قدیم فارسی نوشته شده بود.

به گمان ما، فرهنگ مجموعه‌ی سامانمندی از عنصرهای کلامی یک قوم، یک ملت یا جامعه



است در دورهٔ زمانی معین؛ عنصرهایی که برای سخن گفتن، نوشتن یا هر دو به کار می‌رود، در میان افراد ارتباط ایجاد می‌کند و انتقال تجربه‌ها، آگاهی‌ها، احساس‌ها و خواست‌ها را ممکن می‌سازد.

فرهنگ در دوران جدید نیازمند صراحت و دقت در مفهوم‌هاست و واژه‌ای که در آن به کار می‌رود باید برای همه، یا اکثریتی بزرگ از اهل زبان، مفهوم یکسانی را ایفا کند.

این کار وقتی میسر است که واژه‌های مترادف شناسایی و در فرهنگ فرق آنها با یکدیگر مشخص شود. بدین سان که مثلاً یکی را ادبی، آن یکی را گفتاری، دیگری را نامتداول یا متروک، چهارمی را واژهٔ تخصصی فیزیک و پنجمی را مورد کاربرد در اقتصاد ارزیابی می‌نماید.

در یک فرهنگ فارسی مطلوب لازم است که حد واژه‌هایی نظیر خوب، مناسب، شایسته، عالی، اعلا، مطلوب، مقبول و مانند آنها مشخص باشد، یا فرق واژه‌هایی نظیر شفاف، براق، تابان، درخشان و نورانی معلوم شود.

تا به حال مبنا در بیشتر فرهنگ‌های فارسی آوردن مترادف یا ذکر متضاد واژه‌ها بود و ذکر تعریف برای واژگان در مواردی نادر و آن نیز به شکل کلی و مبهم صورت می‌گرفته است. به عنوان مثال:

دوست = یار، رفیق

رفیق = دوست، یار.

FARHANG MOASER

CONTEMPORARY PERSIAN DICTIONARY

NEW EDITION

G.H. SADRI AFSHAR
NASRIN HAKAMI
NASTARAN HAKAMI



در این شکل مراجعه کننده از معنی واژه دوست تصویر روشنی به دست نمی آورد و تفاوت آن را با واژه های یار یا رفیق نیز نمی فهمید.

بسیاری از فرهنگ ها که در دهه های گذشته تدوین شده اند به همان شکل اصلی خود باقی مانده اند و ویراست های جدیدتر، کامل تر و آرزومندتر آنها به ندرت نگاشته شده است و آنچه بیشتر در چاپ های جدید به چشم می خورد اصلاحات نگارشی، حروفچینی و یا چاپی است. به همین سبب مرجع های مهم زبان فارسی ضمن تحول این زبان در طول تاریخ نتوانستند اطلاعاتی از تحولات گویشی و فرهنگی زبان فارسی را ضبط و در اختیار کاربران قرار دهند.

تاریخچه این فرهنگ

مؤلفان این فرهنگ، در سال ۱۳۶۰، پس از مطالعه تحولات روز علم فرهنگ نویسی در سطح بین المللی و روزآمد کردن شیوه کارشان، مرزها و محدوده کار خود را با توجه به اولویت های فرهنگی جامعه ایران، زبان فارسی معاصر تعیین کردند. آنان زبانی را ملاک قرار دادند که نسل امروز فارسی زبانان از آن برای بیان مقصودشان بهره می گیرند.

آماده سازی ویراست اول این فرهنگ ۱۰ سال به طول انجامید. در این مدت، مؤلفان واژه ها

را از منابع کتبی و شفاهی بیشماری گردآوری و تعریف کردند. تعریف‌ها در پی بررسی‌ها، بازبینی‌ها و مشورت‌ها، گاه تا ۶ بار بازنویسی شد، و محصول این سال‌ها در سال ۱۳۶۹ تحت عنوان فرهنگ زبان فارسی امروز انتشار یافت.

تجربه انتشار ویراست اول به مؤلفان یاری کرد تا ضمن دریافت نظر اهل فن و کاربران و با مطالعه آنها، به تدوین ویراست تازه‌ای از فرهنگ پردازند. ویراست دوم اثر با عنوان فرهنگ فارسی امروز در سال ۱۳۷۳ منتشر شد. در این ویراست محتوای ویراست اول بازبینی، بررسی و در نهایت بهینه شد.

مؤلفان همچنان در پی بهتر کردن محصول کار خود از همان سال ۱۳۷۳ برای تهیه ویراست سوم این فرهنگ آغاز به کار کردند تا اینکه در سال ۱۳۷۷ ویراست سوم فرهنگ فارسی امروز انتشار یافت. در این ویراست علاوه بر بهره‌گیری مؤلفان از تازه‌های علم فرهنگ‌نویسی، برای ضبط واژه‌های تازه و تکمیل این فرهنگ کار و کوشش بیشتری صورت گرفت که در نتیجه این فرهنگ مورد توجه خاص کاربران، به ویژه زبان‌شناسان قرار گرفت و در سال ۱۳۷۷ به عنوان کتاب سال انتخاب و معرفی شد.

۳۱۱

ویژگی‌ها و مزیت‌های فرهنگ معاصر فارسی

در تدوین این فرهنگ چنین فرض شده است که شخص فارسی زبان در جریان زندگی روزمره، هنگام تماشای تلویزیون یا فیلم، گوش دادن به رادیو یا سخنرانی، خواندن کتاب یا روزنامه یا واژه‌هایی سر و کار دارد که مایل است معنی و کاربرد آنها را بداند؛ یعنی عمومی‌ترین واژه‌های زبان فارسی امروز که در رسانه‌های گروهی ایران به کار می‌رود و در حکم زبان معیار است.

واژه‌های جدید بسیاری در این ویراست اضافه شده‌اند. مانند:

ایمیل	رزمایش	مردم‌گرا
اینترنت	همایش	اوراق مشارکت
بالگرد	زورگیری	کودک استثنایی
خودزنی	کیف‌ریا	کودک زودرس
رانت‌خواری	مردم‌سنجی	

● ویراست جدید

افتادن / ofādan / مصدر لازم. مصدر. // افتادی: می‌افتی؛ بیفت // لازم. ۱. حرکت کردن غیرارادی به سوی پایین بر اثر نیروی جاذبه (و حرکت افتادن) ۲. رفتن به درون فضایی گود (در چاه افتادن، در آب افتادن) ۳. سرنگون شدن بر اثر از دست دادن تعادل (افتادن درخت، افتادن نور چراغ برق) ۴. قرار گرفتن در وضعی (جلو افتادن، پرت افتادن، گور افتادن) ۵. از دست دادن چیزی (از دست افتادن، از چشم مردم افتادن، زلفش افتادن) ۶. گسترده شدن بر روی چیزی (افتاب افتادن) ۷. اثر یا نشانه چیزی پدید آمدن (لکه افتادن، عکس افتادن) ۸. در جایی رها شدن (گوشه اتاق افتاده بود) ۹. در معرض چیزی قرار گرفتن (اتاق افتاده بود به قبله، کجلی افتاد به سرش) ۱۰. زمینگیر یا بستری شدن یک سال توی خانه افتاده (بوم) ۱۱. پایان یافتن عمل یا فرآیندی (از سر و صدا افتادن، از جوش افتادن) ۱۲. پدید آمدن رویدادی ناگهانی یا غیرارادی (کلر کسی به جایی افتادن، به یاد چیزی افتادن، اتفاق افتادن) ۱۳. در مسیری قرار گرفتن (به پیچیدگی دست راست و افتادن توی بزرگراه، خفتن افتاده است توی خیابان) ۱۴. به عمل یا رفتاری عادت یا آن را پیگیری کردن (به موفوری افتادن، دنبال کسب و کار افتادن) ۱۵. از جای خود کنده شدن (افتادن دهگانه کت، هوتا هفتادش افتاده بود) ۱۶. [مجازی] توانایی ادامه حرکت یا فعالیت نداشتن (از حسرتی دانست می‌فتاد، از سنگینی آن دستم افتاد) ۱۷. ساقط شدن جنین (بچه چهار ماهه‌اش افتاد) ۱۸. مصادف یا واقع شدن (مد رمضان به نایستن افتاده بود، جامم افتاده بود ته اتوبوس) ۱۹. به کسی یا جایی مراجعه کردن (کلوش به اطوره ثبت افتاده بود، حاکم که کلام به تو افتاده ناز می‌کنی) ۲۰. تابیدن (نور چراغ افتاده بود توی چشمم) ۲۱. حذف یا نادیده گرفته شدن (از قلم افتادن، از چشم مردم افتادن) ۲۲. گفتاری] مهمان شدن (فردا شب هفته همه افتاده‌ایم) ۲۳. منتشر شدن (چو افتادن، توی دهن مردم افتادن) ۲۴. بارییدن (آن سال برف سنگینی افتاد و جاده‌ها را بست) ۲۵. در امتحان موفق نشدن؛ مردود شدن (کلاس پنجم یک سال افتادم، از درس فیزیک افتادم) ۲۶. صدی. ۲۶. تحقیر کردن (دنبال کسی افتادن) ۲۷. مورد حمله قرار دادن (به جلی کسی افتادن).

به همین قیاس: افتادلی

■ سنت معرلی: افتاده / مصدر منفی: نیفتادن

افتادن ofādan : مصدر. لا. // افتادی: می‌افتی؛ بیفت // حرکت کردن به سوی پایین بر اثر نیروی جاذبه <از درخت -> ۲ رفتن به درون فضایی گود <در چاه ->، در آب -> ۳ سرنگون شدن بر اثر از دست دادن تعادل <درخت ->، <نور چراغ برق -> ۴ قرار گرفتن در وضعی <جلو ->، پرت ->، <گیر -> ۵ از دست دادن چیزی <از ریاست ->، <از چشم مردم ->، <از نفس -> ۶ گسترده شدن بر روی چیزی <افتاب -> ۷ اثر گذاشتن بر چیزی <لکه ->، عکس -> ۸ رها شدن در جایی و بی حرکت ماندن <در گوشه‌ای ->، در رختخواب -> ۹ در معرض چیزی قرار گرفتن <آتشی ->، <کجلی -> ۱۰ مورد حمله قرار دادن <به جان کسی -> ۱۱ پایان یافتن <از سر و صدا ->، از جوش -> ۱۲ پدید آمدن رویدادی ناگهانی یا غیرارادی <کلر کسی به جایی ->، به یاد چیزی ->، اتفاق -> ۱۳ حرکت کردن <دنبال کسی ->، راه ->

صورت کامل علایم مشخص کننده جایگزین نشانه‌های اختصاری شده‌اند، مانند:

ویراست جدید ←	اسم، صفت، ضمیر	[گفتاری]، [ادبی]، [فیزیک]
	به جای	به جای
ویراست قدیم ←	ا، ص، ض	(گ) (اد) و (ف)

برای توضیح و معنی و کاربرد واژه‌ها از شاهدهای بیشتری استفاده شده است، مانند:

● ویراست جدید

اهلیت / ahliyyat / : اسم. ۱. شایستگی، صلاحیت (پس از مدتی در آن کار اهلیت پیدا کرد. در کار فروش اهلیت داشت) ۲. [گفتاری] اهل جایی بودن (اهلیت من از اهلیت سلس است)

اهمال / ehmāl / : اسم. سستی، درنگ و سهل‌انگاری (هرگونه اهمال در انجام وظایف موجب پیگرد قانونی خواهد بود) [اهمال کردن: سستی کردن؛ سهل‌انگاری کردن؛ دلت و توجه نکردن]

اهن و تلب / ehen(n)-o-tolop / : اسم. [گفتاری] رفتار تصنی که هدف از آن خودنمایی و ایجاد توجه و احترام نسبت به خویش در نزد دیگران است (اقای مدیر با اهن و تلب ویژه کلاس شد)

اهلیت ahliyyat : ا. آشنایی ۲ شایستگی؛ سزاواری

اهمال ehmāl : ا. سستی؛ درنگ و سهل‌انگاری ● - کردن: سستی کردن؛ سهل‌انگاری کردن؛ دلت و توجه نکردن

اهن و تلب ehen(n)-o-tolop : ا. (گ) رفتار تصنی که هدف از آن خودنمایی و ایجاد توجه و احترام نسبت به خویش در نزد دیگران است

ماهیت هر واژه و تفاوتش با مشابه و مترادف آن، با کوتاه‌ترین جمله‌ها روشن شده است

اذعان / ez'ān / : اسم. عمل اقرار کردن به حقیقتی و پذیرش آن (توضیح: فرق اذعان، اعتراف و اقرار در این است که اعتراف، در عین حال، بیشتر پذیرفتن و بیان کردن گناه، خطا یا اشتباه است؛ اقرار، پذیرفتن و اعلام کردن درستی ادعای مدعی است؛ در حالی که اذعان مسکن است پذیرفتن و اعلام کردن درستی نظر طرف بحث، یا برتری و مهارت دیگران باشد). به همین قیاس: اذعان کردن: اذعان داشتن

برخی تعریف‌ها دقیق‌تر شده است، مانند:

خاطرنشان khāterneshān : ق. یادآور

● - شدن: یادآور شدن به: - کردن

خاطره khātere / خاطره‌ها؛ خاطرات / : ا. رویداد یا عملی مربوط به گذشته که به یاد مانده است <از دوره سربازی سه‌های زیادی داشت > ۲ یادآوری عمل، رفتار یا ویژگیهای شخص، چیز یا دوره معین؛ یاد <مردم نه شهیدان را گرامی داشتند >

خاطرنشان / xāterneshān / : صفت. یادآور

[خاطرنشان شدن: یادآور شدن (خاطرنشان می‌شود که در دوره به عهده نبوده است)]

خاطرنشان کردن: یادآوری کردن؛ تذکر دادن (به کارکنان خاطرنشان کنید که ساعت کار تغییر کرده است)

خاطره / xātere / ، ها؛ خاطرات / : اسم. ۱. رویداد یا عملی مربوط به گذشته که به یاد مانده است (از دوره سربازی خاطره‌های زیادی داشت) ۲. عمل، رفتار یا ویژگیهای درخشان شخص، چیز یا دوره معینی در گذشته؛ یاد (مردم خاطره شهیدان را گرامی داشتند)